

ما می گوئیم:

۱. سابقاً گفته‌ایم که «انحصار» با نقصان علیت سازگار است و می تواند چیزی جزء العله باشد و در عین حال منحصر باشد. و به همین جهت «علت منحصره ناقصه» هم دارای مفهوم است.
۲. اما فرمایش مرحوم نایینی ناظر به این مطلب است که تقیید چیزی که شریک را نفی می کند و نتیجه اش، نفی عدیل است، نه تنها دو تقیید نیست، بلکه «تقیید راحت تر» هم نیست.
۳. مرحوم نایینی سپس به اشکال و جواب دیگری هم اشاره می کند:

«وما ریما یتوهم أيضا، ان رتبة تقیید العلیة التامة مقدمة علی رتبة تقیید الانحصار - لوضوح ان کون الشیء علة منحصره أو غیر منحصره انما یکون بعد کون الشیء علة تامة، ومقتضى تقدم الرتبة هو ارجاع القید إلى العلیة التامة وجعل الشرط جزء العلة - فهو فی غایة الفساد، فان تقدم الرتبة لا ینفع بعد العلم الاجمالی بورود التقیید علی أحد الاطلاقین، ولس تقدم الرتبة موجبا لانحلال هذا العلم الاجمالی، کما لا یخفی، فتأمل جيدا»^۱

توضیح:

۱. إن قلت: تقیید علیت تامه (نفی شریک) از حیث رتبه بر تقیید انحصار (نفی عدیل) مقدم است، چرا که اول باید ثابت کنیم شیء علت تامه است تا نوبت به آن برسد که ببینیم آیا منحصره است و یا غیر منحصره است.
۲. و وقتی چیزی تقدم رتبی دارد، قید لاجرم به آن برمی گردد و علیت تامه را زائل می کند و لذا شرط دیگر (مثلاً خفاء جدران) را جزء دیگر علت (به همراه خفاء اذان) قرار می دهد.
۳. قلت: تقدم رتبی موجب انحلال علم اجمالی نمی شود.
۴. [ما می گوئیم: اصف الی ذلک - چنانکه گفتیم - آنکه تقدم رتبی علیت تامه بر علیت منحصره قابل قبول نیست].

ما می گوئیم:

۱. آنچه تاکنون از مرحوم نایینی خواندیم، مطابق تقریر فوائد الاصول است که نتیجه آن پیدایش «علم اجمالی به تقیید یکی از دو اطلاق» است (اطلاق «واو» که همان نفی شریک است و اطلاق «او» که همان نفی عدیل است) و ایشان چنانکه خواندیم می نویسند که در چنین موردی باید به سراغ «ما یقتضیه العلم الاجمالی» رفت. اما در اینکه اقتضای علم اجمالی چیست، توضیح نمی دهند.

۱. همان، ص ۴۸۹



۲. اما در تقریر دیگری که از کلمات ایشان موجود است، مرحوم خوئی در اجود التقریرات ابتدا می‌نویسد که:

«و بما انه لا بد من رفع اليد عن أحد الإطلاقين و لا مرجح لأحدهما على الآخر يسقط كلاهما

عن الحجية»^۱

ولی نتیجه این تعارض را چنین مطرح می‌کنند:

«لكن ثبوت الجزاء كوجوب القصر في المثال يعلم بتحقيقه عند تحقق مجموع الشرطين على كل

تقدير و اما في فرض انفراد كل من الشرطين بالوجود فثبوت الجزاء فيه يكون مشكوكا فيه و

لا أصل لفظي في المقام على الفرض لسقوط الإطلاقين بالتعارض فتصل النوبة إلى الأصل

العملي فتكون النتيجة موافقة لتقييد الإطلاق المقابل بالعطف بالواو»^۲

توضیح:

۱. اگرچه هر دو اطلاق کنار رفته اند ولی اگر هم خفاء اذان حاصل شد و هم خفاء جدران، حکم به قصر می‌کنیم.

۲. ولی اگر خفاء اذان به تنهایی حاصل شد و یا خفاء جدران به تنهایی حاصل شد، (چون اطلاق «واو» محل تردید است و لذا احتمال می‌دهیم که هر کدام از این‌ها جزء العله باشند) نمی‌توانیم «وجوب قصر» را ثابت کنیم.

۳. و در چنین موردی چون اصل لفظی نداریم، لاجرم نوبت به اصل عملی می‌رسد

۴. و لذا نتیجه‌ی اصل عملی آن می‌شود که گویی اطلاق «واو» (نفی شریک) تقييد خورده است.

۵. [یعنی اگر خفاء اذان و خفاء جدران با هم موجود شدند، قصر حاصل است ولی اگر به تنهایی حاصل شدند، قصر حاصل نیست.]

ما می‌گوییم:

۱. ظاهر عبارت ایشان آن است که گویی نتیجه رجوع به اصل عملی «تقييد اطلاق واو» (نفی شریک) است ولی نتیجه «اطلاق او» (نفی عدیل) به قوت خود باقی است.

۲. در حالیکه اگر مراد ایشان چنین باشد، این سخن باطل است، چرا که اگر اطلاق‌ها (نفی شریک و نفی عدیل) منتفی شد، در این صورت وضعیت چنین می‌شود:

الف) خفاء جدران + خفاء اذان ← قصر

۱. اجود التقریرات، ج ۱، ص ۴۲۴

۲. همان



ب) خفاء جدران + عدم خفاء اذان ← اصل عملی: استصحاب بقاء تمام^۱ (دلیل‌ها دلالت ندارند)
 ج) عدم خفاء جدران + خفاء اذان ← اصل عملی: استصحاب بقاء تمام (دلیل‌ها دلالت ندارند)
 د) عدم خفاء جدران + عدم خفاء اذان ← اصل عملی: استصحاب بقاء تمام (دلیل‌ها دلالت ندارند)
 و روشن است که هیچکدام از دو دلیل در مورد فرض (د) دلالت ندارند. چرا که دلالت در این مورد ناشی از اطلاق «او» (نفی عدیل) می‌بود.

۳. اللهم الا ان يقال: اگر «اطلاق»‌ها بالکل مرتفع شده باشند، حتی در فرض (الف) هم نمی‌توانیم قائل به «قصر» شویم چرا که شاید «جزء سومی در شرط» موجود بوده باشد (و نفی آن محتاج «اطلاق نسبت به شریک سوم» است)

و اگر توانستیم «اطلاق نسبت به شریک سوم» را ثابت کنیم، «اطلاق نسبت به عدیل سوم» هم قابلیت اثبات دارد. (توجه شود که اطلاق در چنین مواردی مقید می‌شود و نه اینکه بالکل نفی شده باشد)
 ۴. مرحوم شهید صدر در اشکالی که بر مرحوم نایینی وارد کرده است، می‌نویسد که بعد از تساقط اطلاق‌ها، نوبت به رجوع به اصول عملیه نمی‌رسد بلکه باید به سراغ عام فوقانی رفت.

«ان مقتضى القاعدة بعد التساقط الرجوع إلى العموم الفوقانی الدال علی وجوب التقصیر فی السفر الصادق قبل خفاء الجدران أو الأذان، لأنّ دلیل التقييد المتمثل فی هاتین الشرطیتین أجمل بالتعارض فيقتصر علی قدره المتیقن وهو ما إذا خفی الجدران والأذان معاً. ولو فرض الشک فی صدق مفهوم السفر مع خفاء أحدهما كان المرجع عمومات أقيموا الصلاة الدالة علی وجوب الصلاة تماماً إذا فرض الإطلاق فیها»^۲

توضیح:

۱. با شروع حرکت به سفر، ادله تقصیر حکم به قصر می‌کنند و لذا اگر هیچ دلیلی نبود (هیچکدام از دو قضیه شرطیه)، باید از همان لحظه اول، قصر می‌کردیم. اما:
۲. مشکل اینجاست که دو دلیل (دو قضیه شرطیه)، ادله قصر را مقید کرده‌اند. و چون این دو دلیل مجمل هستند، اجمال قید، به اجمال ادله قصر منجر می‌شود و در نتیجه در جایی که قدر متیقن حاصل شد (یعنی در صورتی که هم خفاء اذان و هم خفاء جدران شد)، قصر می‌کنیم و قبل از آن، باید به «ادله وجوب تمام»، تمسک کنیم.

۱. البته در حقیقت، اصل عملی، اصل عدم تأثیر شرط در جزا است.

۲. بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۱۸۵



۳. و اگر هم با فرض خفاء یکی و عدم خفاء دیگری، در صدق سفر شک کردیم، باز هم باید به سراغ «ادله وجوب تمام» برویم. (اگر آن ادله مطلق بوده باشد)
۴. پس در هر حال نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد.
۵. توجه شود که این اشکال را اگرچه مرحوم صدر از مرحوم خوئی اخذ کرده است ولی تقریر آن در سخن مرحوم صدر، با آنچه در تقریر سخن مرحوم خوئی مطرح شده است، متفاوت است. مرحوم خوئی بعد از تصویر اصل بحث می‌نویسد:
- «و علی ضوء هذا البيان فإذا خفي أحدهما دون الآخر فالمكلف و ان شك في وجوب القصر و جواز الإفطار الا ان المرجع فيه ليس أصالة البراءة عنه و استصحاب بقاء التمام، بل المرجع الأصل اللفظي و هو الإطلاق المتقدم و مقتضاه وجوب القصر في هذا الفرض دون التمام»^۱
۶. روشن است که مطابق بیان مرحوم خوئی، اگر یکی مخفی شد و دیگری مخفی نشد، باید قصر کرد (رجوع به اطلاق ادله قصر) [در حالیکه در چنین موردی مرحوم صدر حکم به وجوب تمام می‌کرد]، به عبارت دیگر، مرحوم صدر، جمله‌های شرطیه را باعث اجمال «ادله صلاة مسافر» می‌دانستند، ولی مرحوم خوئی به چنین اجمالی قائل نیست.

